



لاس انجلس، ایالات متحده امریکا



م، حسن کریمی

## منظومه ستایش از مقام والای اعلیحضرت محمد ظاهرشاه بابای ملت پادشاه افغانستان (۱۹۳۳-۱۹۷۳)



مگو حرفی که برهانی ندارد  
مجو راهی که پایانی ندارد  
کسی کو امتحان داده به ملت  
مگو ویرا دبستانی ندارد

دبستان سیاست در چهل سال	چو دیگ پخته غلیانی ندارد
به چهل سال اوبکس گمشو نگفته	او وجدان پریشانی ندارد
خوشا بر حال این مرد خدا جو	درنده خوبی گرگانی ندارد
اگر شف شف نه شفتالو بگویم	ز حزب وقوم اورگانی ندارد
ز تبعیض او گریزان بوده و هست	بکشور خان و خانانی ندارد
غریبان جمله با او بسته باشند	چوشاهان شوکت و شانی ندارد
توکل کرده او خود را به الله	که غم از آتش ستانی ندارد
محمد ظاهر آن طراح قانون	به جز آزادی ارمانی ندارد
هر آنکس خدمت مردم نماید	کلاشینکوف و دربانی ندارد
سیاست گر به غلیان آید و جوش	رود سر سرفرازی ندارد
غضب ناکان ، به بازار سیاست	متاع خشم، دوکانی ندارد
سیاست در کرملین مکر و حيله	بجز سالوس(1) انسانی ندارد
نمی جوشد سیاست با تصوف	بایران بین که درمانی ندارد
سیاست دانش و نیرنگ و سالوس	خلافت پاک و عصیانی ندارد
امامت معنوی و عشق عقیباست	به دنیا هم که خسرانی ندارد
حکومت دستگاه نظم دنیاست	به عقبی لیک فرمانی ندارد
ز پیکان سیاست باخبر باش	مگو کاین تیر جولانی ندارد
سیاست اقیانوس کبیر است	ز طول و عمق پایانی ندارد
سلاح سیاست بُود تجربه	سیاست کودستانی ندارد
چگونه رانی تو چرخ سیاست؟	اگر این چرخ دندان ندارد

چوکشور چرخ و دندان مردمانست	به جریان کی فتد جانی ندارد
به صحرای وهابیت مزن گام	که این صحرا خراسانی ندارد
شود کس " بیرک " ثانی درین ره	چو بیر کاغذی شانی ندارد
اگر صندل شوی سوزی تو بیجا	"تنور آرزو نانی ندارد"
چه شد سردار داوود با غرورش	غرور و زور بنیانی ندارد
فرامش خانۀ دنیا ز فطرت	بغیر از درس نسیانی ندارد
ز اشک چشم مظلومان حذر کن	مگو کاین قطره توفانی ندارد
اگر رهبر نگیرد دست مظلوم	بُود ابری که بارانی ندارد
نظر کن تو به قاموس(2) حریت	بخوان فصلی که زندانی ندارد
تو فکر سروری از سر بدر کن	که سرور ثروت و نانی ندارد
"دماغ ما و من بیهوده مفروش"	کمال ما گلستانی ندارد
"کریمی" ترک دنیا کن که با کس	وفا و عهد و پیمانی ندارد(3)

2- قاموس به معنای کتاب لغات یا دکنسری

3- تبصره ناشر:

الف: این نوشته را جناب محترم محمد حسن کریمی (روان شاد) شاعر افغان آواره غربت در امریکا، به تاریخ 21 جنوری 1991 میلادی هنگامیکه همه برای نجات افغانستان رو به اعلیحضرت محمد ظاهر شاه، آورده بودند، سروده به عنوان تبریکی جشن نوروز به حضور اعلیحضرت در ایتالیا فرستاده بودند، از روی لطف و شفقتی که بمن داشتند (روان شان شاد)، کاپی آنرا در یکی از سفر هایم به اضلاع متحده در لاس انجلس به من (ولی احمد نوری) اهداء نمودند که اکنون در فصل شاه و شعراء کتاب «شاه و مردم» که امیدوارم به زودی به زیور چاپ آراسته شود، جا دادم. اینک آن سروده عالی و زیبا را به خاطر یاد بود از اعلیحضرت فقید و به مناسبت نهمین سال رحلت شان در ویسایت آریانا افغانستان آنلاین نشر می نمایم.

ب: این نوشته از فصل پنجم کتاب «شاه و مردم» تألیف ولی احمد نوری گرفته شده و حق استفاده از آن محفوظ مولف است.